

## انفعال سیاسی مردم در دموکراسی‌های غربی

دکتر حسن شمسینی غیاثوند<sup>۱</sup>

ابوالفضل سلیمان فلاح<sup>۲</sup>

### چکیده:

دغدغه اصلی چند دهه اخیر دموکراسی‌های کنونی بخصوص دموکراسی‌های غربی افزایش هر چه بیشتر آراء در انتخابات اعم از انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان است، چرا که هر چه انتخابات با مشارکت هرچه گسترده تر مردم برگزار شود آن نظام سیاسی از مشروعیت و پایگاه اجتماعی مستحکمی برخوردار خواهند شد و این آراء پشتوانه دولت حاکم برای اجرای سیاست‌ها و برنامه‌ها خواهد بود. یکی از بحران‌های اساسی دهه‌های اخیر غرب، کاهش مشارکت مردم در انتخابات بوده است. این مساله موجب نگرانی دولت‌ها، متفکران و نخبگان، احزاب و گروه‌های سیاسی گشته است. علل کاهش مشارکت مردم در غرب را می‌توان در شکست تفکیک قوا، افزایش قدرت قوه مجریه، جدایی بین رأی دهندگان و انتخاب شونده‌گان و ناکارآمدی دموکراسی در رفع مشکلات و چالش‌های جهان کنونی جستجو کرد. هم چنین مکانیسم‌های انتخاباتی مانند نوع تبلیغات، جهت دهی به افکار عمومی، افزایش تقلب، نقش اقتصاد در انتخابات، کسب قدرت و قدرت در خدمت اقتصاد تاثیر اساسی در کاهش مشارکت داشته‌اند. از سوی دیگر تاثیرات جهانی شدن (جهانی سازی) همانند افزایش تعاملات جهانی و تاثیرات فرهنگ‌ها بر یکدیگر و نگرش جهانی مردم و توجه مردم به مسایل جهانی، -کاهش قدرت و حاکمیت دولتها و افزایش قدرت سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی و توجه دولتها به مسایل بین‌المللی تا مسایل داخلی در کاهش مشارکت سیاسی تاثیر گذار بوده‌اند.

**واژگان کلیدی:** مشارکت سیاسی، اقتصاد، دموکراسی، انتخابات، جهانی شدن

---

<sup>۱</sup> - استادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران  
shamsini\_h@yahoo.com

<sup>۲</sup> - کارشناس ارشد روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۱۰

## مقدمه:

ارنست یونگر در کتاب *درباره درد*، ما را حالت مسافرانی است که دیر زمانی روی دریاچه‌ای یخ زده که سطح آن در پی دگرگونی‌های هوا شکاف برداشته و به صورت قطعه‌ای یخ درآمده است، راه پیموده‌اند. بخش ظاهری ایده‌های عمومی، فرو ریختن است و اعماق آن که همواره وجود داشته از خلال شکاف‌ها و ترک خوردگی‌ها به گونه‌ای مبهم می‌درخشد.

انتخابات نماد دموکراسی و حاکمیت مردم در هر کشور تلقی می‌شود؛ چرا که باعث مشارکت مردم در گزینش مسئولان و تصمیم‌گیری‌ها، مسئولیت‌پذیری مردم، ورود انتظارات و خواسته‌های مردم به عرصه سیاست‌گذاری و تحقق مطلوبیت مردم می‌شود. با شکل‌گیری مردم‌سالاری دینی در ایران، یکی از موضوعات اساسی مورد نظر رهبران و تدوین‌کنندگان قانون اساسی، تحقق حاکمیت مردم با اتکا به شیوه‌های مختلف از جمله انتخابات بود و به همین علت در طول سه دهه گذشته، انتخابات متعددی برگزار شده است. دهمین انتخابات ریاست جمهوری هم با مشارکت بالای مردم و با حضور گسترده نامزدها و طیف‌های مختلف فکری و اجتماعی برگزار شد که نشان دهنده دموکراسی و حاکمیت مردم است. هر انتخاباتی از زوایا و ابعاد گوناگون قابل بررسی است؛ یکی از این ابعاد، حضور نخبگان در انتخابات و نقش و تأثیر آنها بر تحولات و مسائل مختلف کشور و جهت‌دهی به افکار عمومی و تثبیت در نظام سیاسی است.

یکی از مسایل مورد توجه کنونی همه دولت‌های دموکراتیک مشارکت و حضور مردم در انتخابات می‌باشد. مشارکت مردم از چنان اهمیتی برخوردار است که دغدغه اصلی دموکراسی-های کنونی بخصوص دموکراسی‌های غربی افزایش هر چه بیشتر آراء در انتخابات اعم از انتخابات ریاست جمهوری، پارلمان، شوراها و ... است چرا که هر چه انتخابات با مشارکت هر چه گسترده‌تر مردم برگزار شود آن نظام سیاسی و منتخبین از مشروعیت و پایگاه اجتماعی مستحکمی برخوردار خواهند شد و این آراء پشتوانه دولت حاکم برای اجرای سیاست‌ها و برنامه‌ها خواهد بود. یکی از بحران‌های اساسی دهه‌های اخیر غرب کاهش مشارکت مردم در انتخابات بوده است به نحوی که ما در برخی انتخابات با کاهش چشمگیر آراء مواجه هستیم. این مساله موجب نگرانی دولت‌ها، متفکران و نخبگان، احزاب و گروه‌های سیاسی گشته است. به همین دلیل از چند دهه اخیر متفکران نظریات مختلفی در این زمینه ابراز داشته و راهکارهای مختلفی همانند تغییر در برنامه‌های کاندیداها و احزاب، نحوه برگزاری انتخابات، توجه بیشتر به خواسته‌ها و مطلوبیت‌های کنونی در نظر گرفته‌اند اما با این وجود مشارکت مردم چندان افزایش نیافته است.

مسئله انتخابات از ارکان بنیادی دموکراسی می‌باشد چرا که جوهر و ماهیت دموکراسی بر پایه حاکمیت مردم می‌باشد و هر چه قدر این مشارکت و دخالت مردم در امور سیاسی و عرصه عمومی بیشتر باشد یک نظام دموکراسی از مشروعیت و مقبولیت بیشتری برخوردار خواهد بود. گرچه باید توجه داشت که نحوه مشارکت مردم در امور عمومی در برگیرنده وجوه مختلفی از قبیل دادن رای کاندیداتوری و کسب قدرت، انتقاد، فعالیت‌های سیاسی در احزاب و گروه‌های فشار و ذی نفوذ و ... می‌باشد. غرب که خود را پرچمدار دموکراسی، حاکمیت مردم، مشارکت همه‌جانبه مردم در حکومت، قانونگذاری و ... می‌داند و در طول پانصد سال اخیر درصدد نهادینه کردن دموکراسی در غرب و تثبیت دموکراسی در دیگر کشورهای سایر قاره‌ها بوده است و در دموکراسی غربی را بهترین نوع حکومت‌داری در جهان معرفی کرده است چرا که دموکراسی را حکومت مردم، احترام به حقوق انسانی، شخصیت، خواسته‌ها و مطلوبیت‌های مردم می‌داند. ولی در چند دهه اخیر دموکراسی در غرب دچار برخی چالش‌ها و آسیب‌هایی شده است که در مشارکت مردم تاثیر منفی گذاشته است و باعث انفعال سیاسی مردم گشته است.

امروزه از دید متفکران حضور مردم در انتخابات بصورت یک موضوع و مساله نگریسته می‌شود چرا که مردم به دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی، ماهیت دموکراسی، عملکرد دولتمردان، تبعات جهانی شدن (جهانی سازی) دچار انفعال سیاسی گشته‌اند و انگیزه‌ای برای شرکت در انتخابات ندارند. به طور خلاصه می‌توان گفت که دموکراسی در جهان امروز به خصوص در جهان غرب دچار تحول مفهومی و نظری گشته است و مردم جهان غرب دچار یأس و سرخوردگی از دموکراسی شده‌اند و تمایل آنها برای دخالت در مسایل سیاسی کاهش یافته است. چنانکه ریچارد نیکسون با ۲۶ درصد به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد. همچنین در ۱۹ آوریل ۱۹۷۲ در فرانسه درباره مساله ورود انگلستان به بازار مشترک به آرای عمومی مراجعه کردند فقط ۳۶/۱۱ درصد افراد واجد شرایط رای دادند.

### نگرش متفکران به انتخابات

ژان پل سارتر: یک نظام انتخاباتی به هر صورتی که باشد عبارت است از مجموعه افراد انتخاب کننده‌ای که مثل یک خمیر بی‌شکل در معرض فشار عوامل خارجی قرار دارد و فهرست اسامی انتخاب شدگان به همان اندازه معرف اراده ملت است که انگار فهرست صفحات موسیقی فروش رفته نمودار ذوق و سلیقه خریداران است.

کلودژوئین: انتخاب یک عمل منفی است که بوسیله آن شهروندان به جای دفاع از یک برنامه سازنده در واقع میان بد و کمتر بد، بد کمتر را می‌گزینند.

سرژ کریستف کلم: انتخابات عبارت است از سرقت مسلحانه حقوق مردم، انتخابات عبارت است از یک نوع غصب و تصرف دامنه‌دار و متقلبانه و قهری حاکمیت مردم که بنیاد مشروعیت ایدئولوژی رسمی جوامع را خرد و خمیر می‌کند.

ژولین شورنی: انتخابات نه اساس دموکراسی است و نه خود دموکراسی. انتخابات شرط لازم و کافی برای دموکراسی نیست. انتخابات می‌تواند دموکراسی را در ورطه خواری و خفت بیندازد. دموکراسی زمانی که انتخابات را تنها راه گزینش مسئولان و صاحب اختیاران تلقی می‌کند، نه تنها طرق دیگر برگزیدن و کلا را کنار می‌گذارد - در حالی که اتخاذ روش‌های دیگر با طبیعت آن سازگاری دارد - بلکه به صورت غیر عمد بیشتر به فرمانروایی اتفاق و تصادف و زور کمک می‌رساند تا پادشاهی خرد و حق. (دوبنوا، ۱۳۸۷: ۷۸-۷۷)

دموکراسی‌های جدید ریشه در مسائل دوره مسیحیت، دوره خرد، روشنگری، لیبرالیسم و تحولات اساسی دیگر دارد که به طور کلی ویژگی‌های دموکراسی‌های کنونی عبارتند از: ۱- اصل حاکمیت مردم ۲- اصل حکومت اکثریت ۳- گردش نخبگان ۴- برابری حقوقی و سیاسی ۵- پلورالیسم (کثرت‌گرایی) سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی ۶- تفکیک قوا ۷- آزادی بیان و اندیشه ۸- اصل مشارکت جامعه در تمامی تصمیم‌گیری‌ها ۹- حاکمیت قانون ۱۰- اصل قانون‌گذاری در همه زمینه‌ها ۱۱- وجود اپوزیسیون قانونی ۱۲- محدود کردن قدرت حکومت به قوانین تدوین شده و تدوین نشده ۱۳- وجود جامعه مدنی و احزاب قدرتمند و ایجاد زمینه و بستر لازم برای رسیدن اقلیت به قدرت ۱۴- ایجاد مکانیسم‌هایی برای فهم افکار عمومی ۱۵- تساهل و تسامح مذهبی ۱۶- برابری همه افراد در رسیدن به قدرت سیاسی.

به طور کلی می‌توان ویژگی‌های دموکراسی را به صورت ذیل عنوان کرد:

۱. اصل ایزونومی یعنی برابری در مقابل قانون

۲. اصل ایزوتومی یعنی برابری همه افراد در رسیدن به مناصب سیاسی

۳. اصل ایزوگوری یعنی آزادی بیان.

مفهوم دموکراسی در طول تجربه تاریخی جدید خود در غرب دچار تحول معنایی و مفهومی شده چنانکه همه پدیده‌ها و مفاهیم سیاسی این تحول معنایی را داشته‌اند که به صورت تاریخی می‌توان آنها را به صورت ذیل عنوان داشت:

الف) اصل حکومت اکثریت مردم

ب) دموکراسی به مفهوم حکومت قانون

ج) دموکراسی به مفهوم حکومت نخبگان یا الیتها و برگزیدگان

د) دموکراسی به مفهوم رعایت حقوق اقلیت.

متفکران و تحلیلگران مفهوم دموکراسی با توجه به انتخاب معیار و ملاک خاص، تقسیم بندی‌های متفاوتی از دموکراسی ارائه کردند که مهمترین تقسیم بندی از دموکراسی مربوط به تقسیم بندی دیوید هلد از دموکراسی است که در کتاب مدل‌های دموکراسی ترجمه عباس مخبر آمده است، تقسیم بندی دیوید هلد از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد چرا که اول؛ وی کلیه دموکراسی‌هایی را که در جهان به وجود آمده‌اند را مورد بررسی قرار می‌دهند یعنی از دموکراسی یونان باستان تاکنون. دوم؛ هلد هم نگرشی سیاسی به دموکراسی دارد هم جامعه شناسی چرا که هم استاد سیاست است هم استاد جامعه شناسی، بنابراین نگرشی مضاعف به دموکراسی دارد و دموکراسی را تنها به سیاست یا جامعه تقلیل نمی‌دهد. سوم؛ نظریه او نوین و روز آمد است، نظریه‌ای که هم اکنون در محافل معتبر و آکادمیک مانند دانشگاه لندن مورد بحث و گفتگو است. چهارم؛ این نظریه با توجه به عمق تاریخی بحث دموکراسی و گستره جغرافیایی آن در سطح جهان تدوین شده نه فقط محصور در دموکراسی‌های غربی. پنجم؛ نظریات او به همراه نظریات دوستش آنتونی گیدنز در نقد سوسیالیسم و لیبرال دموکراسی، مضامین جدی گفتمان دموکراسی را در محافل روشنفکری کشورهای غربی به خصوص کشورهای انگلوساکسون را تشکیل می‌دهد، این متفکر یک تقسیم بندی کلی از تاریخ دموکراسی دارد.

دموکراسی تکاملی که دموکراسی توسعه بخش نیز نامیده می‌شود و روسو در وهله اول چهره ممتاز، خود را معرفی می‌کند و خواهان برابری هر چه بیشتر شهروندان در امور سیاسی و اقتصادی است تا کسی فرصت برتری بر دیگری را نداشته باشد. در این نوع دموکراسی جامعه مدنی که حد وسط قدرت متمرکز دولتی به منزله فرصتی مناسب برای کند و کاو شهروندان اهمیت بسیار می‌یابد. منظور از دموکراسی حمایتی که عمدتاً متناسب با شکل‌گیری اولیه سرمایه داری و تکوین طبقه بورژوازی است، شهروندان برای کسب اطمینان به اینکه حکومت‌گرایان به سیاست‌گذاری‌های خلاف منافع آنان نخواهند پرداخت خواهان کسب حمایت حکومت‌گرایان از منافع شهروندان و شهروندان از حقوق خود می‌شوند، این دموکراسی از ویژگی‌های اقتصاد بازار رقابتی احترام به مالکیت خصوصی و ابزار تولید و نیز خانواده‌های پدر سالارانه برخوردار است اما

دموکراسی تکاملی خواهان برابری هرچه بیشتر شهروندان در امور سیاسی و اقتصادی است تا کسی فرصت برتری بر دیگران را نداشته باشد. دموکراسی نخبه گرایانه روشی برای سازوکار اجتماعی است در این دموکراسی مردم حاکم بر سرنوشت خویشان هستند اما ضمن حفظ این حاکمیت به انتخاب نمایندگان می‌پردازند یا وکلایی که شناخت کاملی از پیچیدگی‌های اداری و فنی جهت اداره جامعه برخوردار هستند. دموکراسی تکثرگرایانه بر این باور است که باید از ظهور گروه‌ها و افراد بیش از حد قدرتمند و غیر مسئول ممانعت کرد این دموکراسی تلاش می‌کند تا قدرت به گونه‌ای تقسیم شود که آزادی‌های سیاسی در بالاترین سطح خود تضمین گردد اما دموکراسی راست جدید اعتقاد به مسئله قانون و حقوق دارد. قانون در دموکراسی راست جدید، محافظ افراد در برابر آراء و منافع جمع می‌باشد. دموکراسی جدید بر اصل مشارکت تأکید دارد این نوع دموکراسی یک برداشت فردگرایانه از آزادی آدمی است و بر مصلحت عمومی تأکید دارد چرا که مصلحت عمومی باعث حفظ آزادی‌ها، حفظ حقوق شهروندان و رشد و شکوفایی آدمیان می‌شود کسانی چون پولانزاس و هابرماس به این دموکراسی اعتقاد دارند.

### انتقادات بر دموکراسی

نخستین منتقدان دموکراسی غربی مارکسیست‌ها بودند که از مارکس شروع شد و به چپ-های نو ختم شد. مارکس در نقد خود از دموکراسی لیبرال بر سه نکته تأکید دارد: ۱- این دموکراسی فقط جنبه ظاهری و رسمی دارد زیرا حقوق و آزادی‌های شخصی را به مردم اعطا می‌کند ولی ابزار اعمال آن را به دست مردم نمی‌دهد. ۲- دموکراسی لیبرالی محصول بورژوازی است که به بهانه حاکمیت مردم سلطه مالکین ابزار تولید را تضمین می‌کند. ۳- دموکراسی مبتنی بر نمایندگی باعث انفعال و غیر سیاسی شدن مردم و در همان حال استقلال انتخاب شدگان نسبت به رای دهندگان می‌گردد بعد از مارکس ژوزف شومپیتر بر پایه منطقی تعارض بین واقعیت و نظریه کلاسیک دموکراسی را مورد بحث قرار داد. از دیدگاه او چیزی به نام خیر عمومی منحصر به فرد وجود ندارد که همگان بتوانند بر آن توافق کنند یا به وسیله استدلال عقلایی بتوان مردم را به موافقت بر آن وادار ساخت همچنین چیزی به نام اراده عمومی وجود ندارد و از طرفی شهروندان معمولی فاقد درایت لازم برای تصمیم‌گیری و مشارکت واقعی می‌باشند به طور کلی انتقادات اساسی بر دموکراسی را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد:

۱- اعتقاد به اصل و اساس دموکراسی (نظریات سورل، بلانکی، بالزاک) ۲- برخی از متفکران

بر این اعتقادند که به ندرت بتوان رژیم دموکراتیکی پیدا کرد که منطبق با ایده آل و تئوری دموکراسی باشد انتقادات وارده به اصل دموکراسی عبارتند از: ۱- عوام فریبی ۲- بی ثباتی و تفرقه در اثر ایجاد دموکراسی ۳- به خطر افتادن وحدت ملی یک کشور ۴- به خطر افتادن منابع ملی یک کشور با توجه به عملکرد و اهداف گروه‌های فشار و گروه‌های ذی‌نفوذ و احزاب ۵- دموکراسی عرصه دیکتاتوری اکثریت خواهد شد ۶- دموکراسی باعث به قدرت رسیدن افراد نالایق و بی‌استعداد می‌شود ۷- هرج و مرج و لذت دهی توده‌ها و اینکه آزادی به قلمرو ماده و کمیت تقلیل می‌یابد.

### علل انفعال سیاسی

الف - ماهیت دموکراسی

امروزه به تدریج قاعده کلی به این صورت در می‌آید که قوای ثلاثه از حالت تفکیک خارج شده با یکدیگر جمع شوند و قوه اجراییه کنند. در ممالکی که به طرز دموکراسی لیبرال اداره می‌شوند فرض بر این است که پارلمان بیانگر اراده حاکم (یعنی حاکمیت مردم) است. تقریباً در همه جا می‌بینیم که امتیازات این پارلمان‌ها چه از جهت حقوقی و چه از جهت عملی رو به تزلزل دارد. تمام رژیم‌های غربی به طرف افزایش قدرت رئیس حکومت تحول پیدا کرده‌اند. ماحصل کلام آنکه حکومت‌های غربی به سوی یک نوع رژیم سلطنتی و امپراتوری قدم برمی‌دارند. (دوبنوا، ۱۳۷۲: ۷۳-۲۵)

ترکیب امروزی مجالس شورا بستگی تمام به میزان آراء احزاب مختلف یک کشور دارد زیرا نقش احزاب در انتخابات و ترکیب نمایندگان و پس حکومت به اندازه‌ای است که اصل تفکیک قوا را نیز زیر سؤال می‌برد. حزب پیروز، هم قوه مقننه و هم قوه مجریه را در دست می‌گیرد. تاریخ نشان می‌دهد که همیشه امکان این هست که اصل اراده عمومی به خودکامگی و استبداد منجر شود از میان متفکران خصوصاً سورل متذکر شده است که در گفته "روسو" دائر بر اینکه اراده عمومی همیشه در صراط مستقیم حرکت می‌کند باید شک کرد و نسبت به نتیجه آن بد گمان بود. دوتوکویل هم می‌گوید: "اراده ملی از آن کلمات است که مفسده جویان و دسیسه کاران و مستبدان هر دوره‌ای از آن سوء استفاده‌ها کرده‌اند".

از سوی دیگر مفهوم حاکمیت مردم - لاقول در اساس - متضمن قاعده اتفاق آراء است و بدیهی است که وصول به اتفاق آراء امری غیرممکن است. این جاست که معنا و برد و حوزه

تیررس مفهوم اکثریت مطرح می‌گردد و خیلی زود آدم به این فکر می‌افتد که می‌توان مفهوم اکثریت را به عنوان یک عقیده قطعی و یا یک تکنیک تلقی کرد، در صورت اول اکثریت جانشین اتفاق آراء می‌شود در صورت دوم اکثریت در حکم یک راه حل و راه چاره است، چنانکه می‌بینیم این مفهوم اکثریت می‌تواند خطراتی در برداشته باشد، یعنی اینکه چون اکثریت متولی حقیقت است و چون اکثریت حقیقت مطلق را می‌گوید پس کسی که موافق آراء عمومی انتخاب می‌شود تجسم حقیقت است و هرگونه عرض اندامی در مقابل اراده او مغایر و مخالف دموکراسی است. در صورتی که اصل اکثریت چیزی جز یک تکنیک نیست و دموکراسی را تنها در یک تکنیک نمی‌توان خلاصه کرد. (همان: ۲۶)

چالش دیگر دموکراسی‌های غربی مسأله آزادی است. حرفی که "سن ژوست" زده مشهور است "به دشمنان آزادی، آزادی ندهید" منتها گرفتاری "سن ژوست" این بود که از لحاظ او آزادی با وحشت منافات نداشت امروز نیز هرگونه تبلیغ سیاسی از همین اصل مورد نظر ژوست الهام و سرمشق می‌گیرد. تعداد زیادی از لیبرال‌ها آزادی بیان و عقیده را برای هر شخصی به رسمیت می‌شناسند. فقط به این شرط که در اصول ایدئولوژیکی معتاد و مألوف آنها رد و تردید پیش نیاید. در رژیم‌های دموکراتیک آزادی بیان فقط برای دموکراتها وجود دارد. به همین ترتیب می‌توان گفت که در رژیم‌های فاشیستی اظهار عقاید فاشیستی کاملاً آزاد است و یا در رژیم کمونیستی تمام عقاید مورد قبول است به شرط اینکه این عقاید مارکسیستی باشند و محرز نیست که در این مکاتب عقیدتی آزادی تأمین شده باشد. همچنین می‌توان گفت که در دموکراسی‌های غربی آزادی مردم فقط محدود به زمان انتخاب اعضای پارلمان می‌شود. (احمد نقیب‌زاده، ۲۰: ۱۳۷۲)

### رأی دادن نوعی چشم پوشی از اراده سیاسی

مراجع قدرت سیاسی همواره در تلاشند تا توجه ما را از امری بدیهی منحرف سازند. در درون مکانیسم انتخاباتی، تناقضی میان انتخاب سیاسی که رأی تجلی آن است و نوعی کناره‌گیری مدنی وجود دارد. آیا این واقعیت نیست که انتخاب کننده، دقیقاً همزمان با انداختن رأی خود در صندوق، آن بخشی از قدرت سیاسی که به عنوان عضوی از جامعه‌ای شهروندان در اختیار دارد، را بدون هیچگونه دستاوردی جز وعده وعیدهایی که در طول مبارزات انتخاباتی به گوشش خورده است. به دیگری منتقل می‌کند؟ بدین ترتیب حق رأی در عین آنکه بیان یک اراده



سیاسی است، عملی مبتنی بر چشم پوشی، از همان اراده نیز هست، چرا که انتخاب کننده آن را به یک کاندیدا تفویض می‌کند. این چشم پوشی می‌تواند نخستین گام از روندی باشد که غالباً به رغم امیدهای واهی انتخاب کنندگان، به اقلیت منتخب اجازه می‌دهد تا اهدافی را دنبال کنند که مطلقاً دموکراتیک نبوده و حتی گاه تخطی کامل از قانون باشند. (سیراماگو، ۲۰۰۴)

ب - تحول در ماهیت دموکراسی یا علل بی‌حسی سیاسی مردم

### ۱ - بحران در وکالت

ماهیت دموکراسی عوض شده است. در ابتدای کار، دموکراسی وسیله‌ای بود برای اینکه مردم از راه تعیین نمایندگان خود در امور عمومی شرکت کنند. همین دموکراسی امروز وسیله‌ای شده است برای نمایندگان تا قدرت فردی خود را از طریق آرای مردم مشروعیت بخشند. مردم از طریق وکلای منتخب خود بر خود حکومت نمی‌کنند. مردم نمایندگان را انتخاب می‌کنند و نمایندگان مردم را بنا بر میل مشخصی اداره می‌کنند. پس وکیل کیست؟ مفهوم وکالت و نمایندگی دچار بحران شده است. (آلن دوبنوا، ۱۳۷۲: ۷۶-۲۴)

انتخابات در واقع تشریفات است برای مشروعیت بخشیدن و به تخت نشاندن وکیل بوسیله انتخاب کنندگان و نیز تثبیت و تجلیل و تبرک رئیس جمهور از طرف مردم است بدون اینکه امکانات متعددی برای انتخاب کردن داشته باشند. امر رأی‌گیری و رأی‌دهی محل ظهور و بروز جنبه‌های مربوطه به روان‌شناسی اجتماعی مردم است و بیشتر در حکم جشن و سروری است که هنگام نذر و نیاز بر پا می‌کنند تا رأی‌دادن که معرف حاکمیت آنهاست. (همان: ۷۶-۲۵) به عبارت دیگر هیچ پیوندی بین انتخاب‌کننده و انتخاب شده وجود ندارد و از نظر حقوقی هم رأی دهنده صاحب هیچ اختیاری نیست که بخواهد آن را به کسی منتقل کند. اصلاً دو طرف قراردادی وجود ندارد که بتوان صحبت از یک قرارداد اجتماعی با مبنای حقوقی به میان آورد. (احمد نقیب زاده، ۱۳۷۲: ۲)

### ۲- اعشاری شدن رأی

وجود یک جماعت عظیم رأی دهنده احساس بیهودگی رأی‌دادن را زیاد می‌کند. وقتی که در انتخابات تعداد بسیار زیادی رأی دهنده شرکت می‌کنند. برای یک فرد این احتمال که رأی‌دهی اهمیت قاطع داشته باشد، احتمال اعشاری است. خصوصاً موقعی که برنامه سیاسی نامزدها کم و بیش به یکدیگر شباهت دارد. این حس ناچیزی و گم‌گشتگی فرد در جهان توده مردم، عامل نیرومندی است در نومید کردن رأی دهنده، حتی کسانی که رأی می‌دهند بسیار خوب می‌دانند

که از لحاظ آماری برای آنها کوچکترین امکانی وجود ندارد که روی حوادث آینده تأثیری واقعی بگذارند. دلیل دیگر بی‌اعتباری نسبی مراجعه به آرای عمومی کم اعتمادی مردم نسبت به نامزدان وکالت است. نامزدهایی که بعد از انتخاب شدن به قول خود وفا کنند کمیاب هستند. البته دلیلی هم ندارد که وکلا به قول خود عمل کنند و عواملی هم که آنها را مجبور به وفای به عهد بکند بسیار معدود است زیرا وکلا همیشه می‌توانند برای توجیه عمل خود موضوع تحول اوضاع و احوال و فشار عوامل خارجی را پیش بکشند. (دوبنوا: ۲۵-۲۶)

### ۳- مسأله پول و ثروت در دموکراسی

در دموکراسی لیبرال پول جزء توشه‌مقدماتی هر نامزد انتخاباتی است. نامزدها بدون تکیه‌گاه و امکانات مالی نمی‌توانند انتخاب شوند و چون تبلیغات انتخاباتی بیشتر از پیش هزینه دارد میزان کمک‌های مالی بیشتر از پیش زیاد می‌شود. اینگونه اعانات مالی انتخاباتی بدون چشم‌داشت انجام نمی‌گیرد بدین ترتیب ثروت قدرت را در اختیار می‌گیرد. نتیجه آنکه عملکرد درست دموکراسی از راه راست کاملاً منحرف می‌شود و تقلب در آن بروز می‌کند. واضح است که قدرت قاهره پول با فساد و رسوایی‌های مالی همراه است. به همین دلیل است که منتسکیو می‌گفت: در حکومت‌های دموکراتیک زیادتر از فساد، باید ترسید تا در رژیم‌های سلطنتی. زیرا در دموکراسی چون قدرت کمتر است و زیادتر پراکنده، تعداد مردم فاسد الزاماً بیشتر است. و فرانسوا پرو معتقد است: "در یک دموکراسی صوری آدم‌های پولدار قدرت را در تصرف دارند. دموکراسی قرن بیستم مادام که در مرحله اقتصاد سرمایه‌داری و شکل‌های بورژوازی لیبرالیسم پارلمانی در جا می‌زند، چیزی جز حرف و سخن نخواهد بود. (همان)

تجربه نشان می‌دهد که دموکراسی بدون بدون دموکراسی اقتصادی و فرهنگی مفهومی ندارد. نظریه دموکراسی اقتصادی اکنون دیگر از دور خارج شده و در زباله فرمول‌های کهنه جای گرفته و جای خود را به اقتصاد پیروز مبتنی بر بازار داده است و نظریه دموکراسی فرهنگی نیز جای خود را به نظریه باز هم وقیح‌تر دیگری داده است و آن ترویج انبوه و صنعتی فرهنگ‌ها است که تنها به این کار می‌آید که سیطره یکی از این فرهنگ‌ها بر سایرین را پنهان سازد. (سیراماگو، ۲۰۰۴)

قدرت دموکراتیک، طبیعتاً همواره جنبه موقت دارد و به ثبات انتخابات، به تحول ایدئولوژی-ها و به منافع طبقاتی وابسته است و مانند شاخصی، تغییر و تحولات اراده سیاسی جامعه را به ضبط می‌رساند. اما امروزه ما دائماً شاهد دگرگونی‌های سیاسی به ظاهر رادیکالی هستیم که به تغییر دولت می‌انجامد اما هیچ‌گونه تحول اجتماعی، اقتصادی و یا فرهنگی بنیادی که در خور

نتایج انتخابات باشد، به دنبال ندارند. در واقع صحبت از دولت سوسیالیست یا سوسیال دموکرات و یا محافظه کار و یا لیبرال و به آنان نام قدرت دادن، چیزی جز یک عمل زبباسازی ارزان بها نیست یعنی تظاهر به نام گذاری چیزی که در واقع امر در جایی که به ما نشان می‌دهد قرار ندارد. چرا که قدرت واقعی در جای دیگریست و آن همانا قدرت اقتصادی است. به عبارت روشن تر هدف مردم از انتخاب دولت‌های خود، آن نیست که آنان مردم را به بازار هدیه دهند اما بازار دولت‌ها را ملزم می‌سازد تا مردم خود را به وی هدیه دهند. در عصر جهانی سازی لیبرالی، بازار ابزار تمام و کمال تنها ضرورت تعیین قدرت اقتصادی و مالی است و این قدرت مطلقاً دموکراتیک نیست چرا که از جانب مردم انتخاب نشده، توسط مردم اداره نمی‌شود و به ویژه هدف آن سعادت مردم نیست. (سیراماگو، lemonde diplomatique.com)

#### ۴ - فقدان خیال و تخیل نیرومند

عامل دیگر بروز بی‌اعتنایی مردم نسبت به امور سیاسی، فقدان پرسش خیال و تخیل نیرومند یا بلندپروازی سیاستگران و از میان برخاستن آرزوهای بلند و مقاصد عالی است. کوتاه مدت بودن دوره و کالت موجب کوتاه بینی نماینده مجلس یعنی داشتن دید کوتاه مدت از ملک و ملت می‌شود. از طرف دیگر سیطره اقتصاد و سیاست گذارانی که تسلیم زیاده جویی اقتصاد هستند مانع می‌شوند که طرح‌های بلندپروازانه به ذهن صاحب اختیاران خطور کند. بی‌تفاوتی سیاسی مردم موجب می‌شود که انتخاب کنندگان بیش از پیش رأی نمی‌دهند چون هیچ برنامه سیاسی رأی دهنده را بر سر شوق نمی‌آورد و هیچ سیاستمداری ظاهراً به نتایج خوبی نمی‌رسد. خصوصیت بارز زندگی اجتماعی امروز ما، دل زدگی و ملال مردم است. مقصود راستین سیاست این نیست که امور مربوط به تأمین خیر و صلاح مردم به طرزی نه چندان بد اداره شود و نیز این نیست که ترقیاتی را نصیب ملت کنند یا لاقل مانعی را از سر راه پیشرفت مردم بردارد و نیز این نیست که به کمک قانون و تصویب نامه تحول اجتناب ناپذیر جامعه را مشخص سازد. غرض از کشورداری به معنای عالی کلمه، هدایت مردم و باز کردن افق‌های تازه جلوی چشم آنان و برانگیختن ذوق و شوق و جنب و جوش سازنده و آفریننده مردم است. (دوبنوا، ۱۳۷۲: ۵۴) در صورتی که در دموکراسی‌های غربی این مسأله مشاهده نمی‌شود.

#### ۵ - شکل دهی به افکار عمومی (سونداژ)

انتخابات در حکم شمارش عقاید و آراء است و از راه "سونداژ" افکار عمومی شناخته می‌شود. اما خود عقاید و آراء چگونه شکل می‌گیرد؟ علاوه بر مسأله چگونگی شکل گیری افکار عمومی

خود مفهوم افکار عمومی مفهوم مزنونی است. بیشتر مردم عقاید و افکار خاصی ندارند و بیشتر تأثرات حسی و اندیشه‌های مبهم و متناقض دارند که مبنای آنها وضع و حال روحی آنها و شوق و ذوق ناپایداری است که به تبع بروز حوادث و اثر تبلیغات و قرار گرفتن در محیط فکری خاص تغییر می‌پذیرد. (همان) نکته مهم در این زمینه جهت گیری اخبار و اطلاعات است. این مسأله با در نظر گرفتن رسانه‌های گروهی اهمیت خاص پیدا می‌کند. همین رسانه‌ها هستند که عقاید و افکار رأی‌دهندگان را قالب‌گیری می‌کنند و می‌سازند. رسانه‌ها با توسل به دستکاری عقاید مردم و جوسازی‌های تبلیغاتی افکار عمومی را به سمت و سوی خاصی جهت می‌دهند. در توضیح این مطلب می‌توان گفت که استبداد عقیده از طریق تبلیغات و بازاریابی با هدف قالب سازی شکل گرفته است. چنانکه هیچ فکر مخالفی حق انتشار یا اشاعه ندارد، توکویل در این زمینه می‌گوید: "در عهد تفتیش عقاید در اسپانیا مسؤولان هیچ وقت نتوانستند مانع انتشار کتب مخالف دین اکثریت شوند. امپراتوری اکثریت در امریکا این کار را بهتر انجام می‌دهد، یعنی اصلا این فکر را که کسی خلاف نظر اکثریت مطلبی بنویسد از اذهان بیرون می‌کند". (دوبنوا، ۱۳۷۲: ۲۸)

با عمومیت یافتن بی‌حسی سیاسی مفاهیم مشروعیت و اصول نمایندگی و حاکمیت از معنا تهی می‌شود، برخی از علل بی‌حسی سیاسی عبارتند از:

- ۱- عوض شدن ماهیت دموکراسی (رابطه وکیل و موکلان)
- ۲- وجود یک جماعت عظیم رأی دهنده احساس بیهودگی رأی دادن را زیاد میکند (احتمال اعشاری داشتن اهمیت رأی)
- ۳- کم اعتمادی مردم نسبت به نامزدان وکالت (نامزدهای معدودی بعد از انتخاب شدن به قول خود وفا می‌کنند)
- ۴- رأی مصلحتی، رأی دهنده به کسی که مورد ترجیح اوست رأی نمی‌دهد بلکه علیه کسی رأی می‌دهد که بیشتر از او نفرت دارد.
- ۵- قدرت فائقه پول و رسوایی‌های مالی
- ۶- جهت گیری اطلاعات و اخبار و ارزیابی عقاید (سونداژ)
- ۷- بی تفاوتی مردم در کشورهای غربی نسبت به امور سیاسی ناشی از انحطاط و خرابی فعالیت سیاسی است
- ۸- افراد انتخاب کننده بیش از پیش حس می‌کنند در مقابل مقاصد حقیقی و واقعیت عمیق قدرت دولت ناتوان هستند.

۹- فقدان تخیل نیرومند سیاستگذاران و از میان برخاستن آرزوهای بلند و مقاصد عالی.

- علل جدید مسخ دموکراسی‌های غربی در جوامع مابعد صنعتی:

۱- بی تفاوتی توده‌ها: که نتیجه دیوانسالاری گسترش یافته، پیشرفت اقتصادی و کاهش

تشنج‌های سیاسی و عقیدتی می‌باشد.

۲- پیشرفت اقتصادی و کاهش تشنج‌های سیاسی و عقیدتی: کاهش قدرت احزاب و فقدان

کارآمدی احزاب و تغییر شعار احزاب؛ یعنی شعارهایی مطرح می‌کنند که مقبول همگان باشد.

۳- دیوان سالاری گسترش یافته؛ نتیجه این مسأله بیگانگی انسان از خود و تنهایی است،

انسانها در این شرایط تمامی حمیت‌های اجتماعی از جمله حساسیت خود نسبت به مسایل

سیاسی بسیار ضعیف و محدود یا بی‌محتوا و صوری خواهد بود. (نقیب زاده: ۲۱-۲۲) به طور کلی

پیشرفت اقتصادی و دیوانسالاری گسترش یافته باعث بی تفاوتی توده‌ها می‌شود.

توسعه بی‌رویه دستگاه‌های اداری باعث از خود بیگانگی انسانها می‌شود و او را به صورت پیچ و

مهره‌های این ماشین عظیم درمی‌آورد. بطور کلی روند اتمی شدن جوامع صنعتی و تنهایی انسان

نتیجه منطقی ایدئولوژی زدایی، رفاه و دیوانسالاری افراطی است. پیچیدگی ساختار دولت در

دموکراسی‌های امروز خود خطری برای دموکراسی به شمار می‌رود. افزایش تعداد کار ویژه‌ها و

سازمان‌های حکومتی موجب پیچیدگی فزاینده حکومت‌های دموکراتیک شده و در نتیجه این

پرسش پیش آمده است که آیا امکان مشارکت واقعی شهروندان در فرایندهای سیاستگذاری در

چنین شرایطی باز هم وجود دارد آیا مردم از مسایل علمی و فنی پیچیده‌ای که در فرایند تصمیم

گیری مطرح می‌شود سر در می‌آورند؟ (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۱۹-۲۱۸)

موضوع دیگر تخصص گرایی و پیچیده‌تر شدن اوضاع و احوال جهانی است که این فکر را

پیش می‌آورد که در زمان ما سیاست دیگر ربطی با مراکز گزینش و انتخاب، توسط سیاستمدار

ندارد و معقول‌ترین کاری که رأی دهنده می‌تواند بکند این است که زمام کار خود را به دست

اهل فن بسپارد و بطور کلی امور مملکتی را به کسانی ارجاع کند که به این امور وقوف دارند.

بدین ترتیب نظر و عقیده کارشناسانی وزنی پیدا می‌کند که از اعتبار و آرای عمومی به مراتب

بیشتر است. (دوبنوا، ۱۳۷۲: ۵۴) بدین ترتیب کارشناسان و متخصصان دچار این توهم می‌شوند

که با روش عقلی و طریقه عینی نه تنها می‌توان وسایل نیل به هدف را معین کرد بلکه هدف‌های

عمل سیاسی را نیز می‌توان مشخص نمود. یکی از علل گرایش نویسندگان لیبرال به کارشناسان

و بدگمانی به حاکمیت ملی مسأله پیچیده‌تر شدن اوضاع جهانی و افزایش کار ویژه‌های دولت‌ها

بوده است. نویسندگان لیبرال نسبت به حاکمیت ملی بدگمان هستند و خوش تر دارند امور مملکت را به کارشناسان واگذار کنند اغلب مدافع اصلی بی تفاوتی سیاسی بوده‌اند و گفته‌اند که چیز مفیدی است. دلیلشان هم این است که این بی‌اعتنایی مردم به امور سیاسی یک عامل ثبات است و گسترش طبقات متوسط که طبعا کمتر از سایر طبقات سیاسی هستند و به سیاست علاقه نشان نمی‌دهند با تأمین این ثبات ارتباط دارد. روی این اصل لیبرال‌ها مشارکت عموم را در امور سیاسی در حکم عملی می‌دانند که بالقوه خطرناک است و ممکن است به تندروی‌های خشونت آمیز و افراط کاری سیاسی منجر گردد. (همان: ۵۵) شرط اصلی تداوم دموکراسی آن است که هیچ گروهی جز نمایندگان منتخب مردم حق حکومت و تصمیم‌گیری نداشته باشند. بنابراین سلطه و نفوذ ارتش در سیاست و همچنین نفوذ بازیگران خارجی بر حکومت‌های دموکراتیک و یا گروه‌های فشار و سازمان‌های پنهان و خشونت طلب به دموکراسی آسیب می‌رساند. از سوی دیگر جهانی شدن، گسترش ارتباطات، بین‌المللی شدن بازار و سرمایه، تحرک فزاینده سرمایه مالی و هر عامل دیگری نیز که قدرت تصمیم‌گیری مقامات سیاسی منتخب در سطح کشور را محدود سازد، محدودیت‌هایی برای عملکرد دموکراسی ایجاد می‌کنند. به این معنی گسترش بین‌المللی تهدیدی برای دموکراسی محسوب می‌شود و قدرت نمایندگان در تصمیم‌گیری را دچار محدودیت‌های اساسی می‌سازد و مسأله اصلی دموکراسی یعنی جلب رضایت مردم از جانب حکومت در امر تصمیم‌گیری دچار مشکل می‌شود. چرا که دولت ملی مجبور است مقتضیات نظام بین‌المللی و جهانی در حوزه‌های مختلف را ملحوظ دارد، شهروندان دیگر به مفهوم قدیم دارای حاکمیت نخواهند بود. در شرایط جهانی شدن حکومت‌های ملی بیشتر تحت تأثیر عوامل جهانی قرار می‌گیرند تا رأی و نظر عامه مردم. (بشیریه، ۱۳۷۸: ۲۱۳)

امروزه هم اصول دموکراسی لیبرال زیر سؤال است و هم مشارکت مردم که یا دچار بی تفاوتی می‌شوند یا تحت تأثیر عوامل غیرسیاسی مثل فوتبال، تبلیغات، سینما و غیره چهره‌های عمومی را بر چهره‌ها و نیروهای سیاسی ترجیح می‌دهند. در چنین وضعیتی بحران‌های اقتصادی می‌تواند این بنای ترک خورده را به لرزه آورد و این نکته‌ای است که اندیشمندان غربی بخوبی از آن آگاهند، ولی سیاستمداران که از امروز به فردا گذران امور می‌کنند، آن را پشت گوش می‌اندازند. آنگاه که مردم باور خویش را نسبت به اصول اخلاقی و اجتماعی موجود و همچنین نسبت به مشروعیت نظام سیاسی از دست بدهند، دوران تباهی فرا می‌رسد. (نقیب زاده، ۱۳۷۳: ۳۹)

## نتیجه گیری:

نخستین منتقدان دموکراسی غربی مارکسیست‌ها بودند که از خود مارکس شروع شده و به چپ‌های نو ختم می‌شود. کارل مارکس نقد سوسیالیستی خود از دموکراسی لیبرال را در تئوری دولت ادغام نمود این نقد مشتمل بر سه نکته است. اول اینکه این دموکراسی فقط جنبه ظاهری و رسمی دارد زیرا حقوق و آزادی‌های شخصی را به مردم اعطا می‌کند ولی ابزار اعمال آن را به دست مردم نمی‌دهد. دوم اینکه این یک دموکراسی بورژوازی است که به بهانه حاکمیت مردم، سلطه مالکین ابزار تولید را تضمین می‌کند. سوم اینکه دموکراسی مبتنی بر نمایندگی باعث انفعال و غیرسیاسی شدن مردم و در همان حال استقلال انتخاب شدگان نسبت به رأی دهندگان می‌گردد. بعد از مارکس ژوزف شومپتر بر پایه‌ای منطقی تعارض بین واقعیت و نظریه کلاسیک دموکراسی را مورد بحث قرار داد. از دیدگاه او چیزی به عنوان خیر عمومی منحصر به فرد وجود ندارد که همه مردم بتوانند بر آن توافق کنند یا به زور استدلال عقلایی بتوان آنان را به موافقت وادار ساخت. همچنین چیزی به نام اراده عمومی وجود ندارد و از طرف دیگر شهروندان معمولی فاقد درایت لازم برای تصمیم‌گیری و مشارکت واقعی می‌باشند. (همان، ۱۳۷۲: ۲) مارکس مخالف آن بود که چیزی انتزاعی و خارج از اراده و جامعه انسانی به نام دولت بر عامه تحمیل شود. دولت چیزی خارج، کنار یا بالای طبقات جامعه نیست بلکه بخشی از جامعه است و لذا محتوای طبقاتی دارد و قوانین اساسی کشورها بازتاب احتیاجات طبقاتی است... دموکراسی از انسان نشأت می‌گیرد، بدینسان دولت تحقق انسان است، قانون اساسی مردم را بوجود نمی‌آورد بلکه مردم‌اند که قانون اساسی را ایجاد می‌کنند. انسان به خاطر قوانین نیست بلکه قوانین به خاطر انسان است و این نکته اساسی در دموکراسی است. (رواسانی، ۱۳۷۵: ۳۷)

به طور کلی انتقادات اساسی بر دموکراسی عبارتند از:

- راجع به اصل و اساس دموکراسی، مثل نظریات سورل، پردان، بلانکی، فلوربر، بالزاک، به ندرت می‌توان رژیم دموکراتیکی پیدا کرد که منطبق با ایده آل و تئوری دموکراسی باشد.

انتقادات وارده بر اصل دموکراسی:

- دموکراسی باعث تفرقه و تشتت و بی‌ثباتی، عرصه دیکتاتوری اکثریت، باعث به قدرت رسیدن افراد بی‌استعداد و کم‌هوش، به خطر افکندن وحدت ملی، عوام‌فریبی، فراموش شدن منافع ملی و (مسأله گروه‌های ذینفوذ و فشار)، هرج و مرج و لذت‌جویی توده‌ها و اینکه آزادی به قلمرو ماده و مقدار و کمیت تقلیل می‌یابد.

علل کاهش مشارکت مردم در غرب:

۱- ماهیت دموکراسی: شکست تفکیک قوا، افزایش قدرت قوه مجریه، اعشاری شدن رأی، حاکمیت گروه‌های خاص (پولیاریشی و نخبه‌گرایی)، جدایی و انفکاک بین رأی دهندگان و انتخاب شوندگان، ناکارآمدی دموکراسی در رفع مشکلات و چالش‌های جهان کنونی، افزایش شکاف‌های طبقاتی. ۲- مکانیسم‌های انتخاباتی: رأی مصلحتی، نوع تبلیغات و جهت دهی به افکار عمومی، افزایش تقلب و فساد، بی‌صلاحیتی انتخاب شوندگان و شکست مکانیسم‌های نظارتی. ۳- اقتصاد: افزایش نقش اقتصاد در سیاست، افزایش نقش اقتصاد در انتخابات و کسب قدرت، قدرت در خدمت اقتصاد و سرمایه داری. ۴- جهانی شدن (جهانی سازی): افزایش تعاملات جهانی و تأثیرات فرهنگ‌ها بر یکدیگر و نگرش جهانی مردم و توجه مردم به مسایل جهانی، کاهش قدرت و حاکمیت دولت‌ها و افزایش قدرت سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی، پیچیده شدن نقش‌ها (تخصصی شدن نقش‌های دولت‌ها)، توجه دولت‌ها به مسایل بین‌المللی تا مسایل داخلی، تأثیرات روان شناختی به کاهش توجه مردم به مسایل عمومی (تأکید مردم بر زندگی خصوصی خود).

استقرار حدود دو قرن در غرب باعث سرشکستگی و از خود بیگانگی انسانها، خشونت، بیگانگی ستیزی و جنگ در جهان حکومت‌ها شده، و اگر استبداد و خودکامگی حکومت‌های به اصطلاح دموکراتیک سوسیالیست و کمونیست موجب فساد، تباهی و فروپاشی آنها گردیده، باید از این تجارب تاریخی عبرت گرفت و مفتون الفاظ و مفاهیم تهی شده از ارزش‌های اولیه آنها نشد. دموکراسی فی نفسه فاقد هرگونه ارزش عملی در دوران حاضر است مگر آنکه بذر آن متناسب با شرایط خاص هر جامعه، سنت‌ها، هنجارها و فرهنگ سیاسی هر کشور پاشیده شود. دموکراسی قابل تقلید و شبیه سازی نیست. دموکراسی در هر جامعه‌ای همان چیزی است که آحاد ملت را به سمت تعالی، عدالت و ... همان جامعه هدایت می‌کنند انتظاری که مردمان در روزگار ما از دموکراسی و مفاهیم مشابه آن دارند مشتق از الفاظ و صورتهای مسخ شده نیست بلکه می‌خواهند چیزی را باور کنند که برای دنیا و آخرتشان فایده عملی داشته باشد. (کازمی، ۱۳۷۵: ۱۰۷)

با وجود تمامی انتقادات و معایب دموکراسی و انفعال سیاسی باید گفت که فعلا دموکراسی بهترین روش حکومتداری و اداره کشور می‌باشد چرا که از یک طرف بدیل مناسبی برای دموکراسی وجود ندارد و از طرف دیگر دموکراسی رژیم کم عیب و نقص‌تر از رژیم‌های دیگر می‌باشد.



## منابع فارسی:

### کتاب

۱- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، درس‌های دموکراسی برای همه، تهران، نگاه معاصر

### مقالات

۱- دوبنوا، آلن، بهمن و اسفند (۱۳۷۲)، اصول دهگانه دموکراسی مبتنی بر مشارکت، ترجمه بزرگ نادرزاده، شماره ۷۸ - ۷۷

۲-.....، آذر و دی (۱۳۷۲)، بحران دموکراسی، بی‌حسی سیاسی مردم، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۶ - ۷۵

۳- رواسانی شاپور، فرودین و اردیبهشت (۱۳۷۵)، نظری درباره مسأله دموکراسی در مستعمرات، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۴ - ۱۰۳

۴- کاظمی علی اصغر، مرداد و شهریور (۱۳۷۵)، دموکراسی و پراگماتیسم، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۸ - ۱۰۷

۵- نقیبزاده، احمد، خرداد و تیر (۱۳۷۳)، واگشت‌های سیاسی و نشانه‌های انحطاط دموکراسی در ایتالیا، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۲ - ۸۱

۶-.....، آذر و دی (۱۳۷۲)، نقد دموکراسی‌های غربی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۶ - ۷۵

۷-.....، مهر و آبان (۱۳۷۲)، دموکراسی، حاکمیت مردم و پلورالیسم، ترجمه دکتر بزرگ نادرزاده، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۴ - ۷۳

### خبرگزاری

۱- گوژوسی، سیراما، اوت (۲۰۰۴)، از دموکراسی چه باقی مانده است؟، قابل دریافت در: [www.lemonde diplomatique.com](http://www.lemonde diplomatique.com)